

تفاوت گزاره اخلاقی و گزاره حقوقی در متون دینی

حیدر حب الله

ترجمه: سعید نورا

سوال^۱: در تحقیق (پیش در آمدی بر حقوق بشر در اسلام)؛ شما در مورد « حذف بسیاری از نصوص از عرصه حقوقی و قانونی توسط فقها صرفاً به دلیل آنچه که آنها می گویند: لسان اخلاقی در متن » صحبت کردید. اگر ممکن است در مورد پیش فرض های فقهی و کلامی این موضوع و نمونه ها و مصادیقی از این استبعاد برای ما کمی سخن گوید.

پاسخ: اگر رساله حقوق امام زین العابدین علیه السلام را در بگیریم و به حضور فقهی آن - صرف نظر از سلسله سند - نگاه کنیم، این رساله یکی از مهمترین اسنادی است که کسانی که در زمین حقوق در اسلام فعالیت دارند به آن تمسک بسته اند و مجموعه وسیعی از اندیشه ها را - با تلاش های ستودنی - از آن استخراج و تدوین کرده اند. سوال: آیا نزد فقها این رساله در فضای ممارسات فقهی اجتهادی حضور دارد؟

اگر عهد امام علی علیه السلام به مالک اشتر را در نظر بگیریم و به حضور این عهد در میان فقیهان پیش از عصر اخیر بنگریم، چقدر حضور آن را پررنگ می بینیم حال آن که این عهد

^۱ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدین والاجتماع ۲: سوال ۳۱۵.

دستاورد بزرگی در میان کسانی که در مورد مسائل پیرامون حقوق، آزادی ها و کارهای سیاسی و اداری فعالیت دارند، به شمار می رود.

اگر کتب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال و امثال آن ها را بگیریم، با پدیده ای از این دست روبه رو خواهیم شد اما روایات پراکنده در این زمینه بسیار زیاد است.

خاستگاه فقهی مسلمان - اگر بخواهیم دلایل تمایز آنها را تحلیل کنیم - از ماهیت بلاغی زبان آغاز می شود و معتقدند پیامبر و ائمه و صحابه دو نوع بیان دارند:

آ - بیانی حقوقی قانونی که در آن به صدد شرح الزامات قانونی، حقوق و تکالیف قانونی هستند.

ب - بیان اخلاقی که در آن صرف نظر از اصدار یک متن قانونی، به دنبال هدایت روحی و وجدانی و تشویق و ترغیب به چیزی هستند.

این که رئیس جمهور یا نمایندگان مجلس در رسانه ها مواضع عمومی و توجیهی داشته باشند و بین این تصمیمات رسمی یا حکم ریاست جمهوری یا قوانینی که به مراجع ذیصلاح ارجاع می شود، را صادر کنند اختلاف است.

فقهها نیز در برخورد با متون دینی این نوع از تفکیک را احساس کردند. این به گمان من زمانی تقویت شد که شخصیت علمای اخلاق و علمای تربیت معنوی از نظر تاریخی از شخصیت فقیه جدا شد. فقیه و مرد قانون - به دلیل ماهیت کار خود - دارای زبانی دقیق، صارم، روشن و سرشار از اصطلاحات، چارچوبهای معین، و ویژگی ها و واژگان خاص، است در حالی که عالم اخلاق حامل زبانی احساسی وجدانی و با زوایای باز است، در اسلوب بیانی وی تسامح بسیار است و نمی توان را او را همچنان که یک فقیه را قضاوت می کنیم در زبان و ادبیاتش قضاوت کرد دقیقاً مثل یک شاعر و ادیب اگر بخواهیم تشبیه کنیم.

این موارد اساس ایده ای را تشکیل می دهد که بین زبان حقوقی قانونی و زبان اخلاقی توجیهی تمایز قائل می شود و من معتقدم که این ایده کاملاً صحیح است ، اما آنچه من می خواستم بگویم این بود که فقهها در مواردی تعدادی از نصوص را قربانی کردند زیرا در آن زبان اخلاقی می دیدند، حال آن که مقصود از متن یک مسئله حقوقی بوده است، و به گمان من در برخی

موارد نیز عکس این امر اتفاق افتاده است. در نتیجه این چنین گمان رفته است که لسان قانونی است درحالی که به دنبال بیان عناصر قانونی الزامی یا محدودات وضعی حقوقی نبوده است.

آنچه باعث تجدید نظر در این موضوع می شود، نکته ای است که به اعتقاد من بسیار مهم است و آن این است که آیا در متون دینی قرآن و حدیث در قرن اول هجری، زبان حقوقی به همین شکلی که امروزه می شناسیم به کار رفته است؟ آیا عرب ها در زبان خود زبانی قانونی با این درجه از سختگیری را می شناخته است یا آن که زبان عربی در صدر اسلام شامل این چنین تدقیقات متأخری نبوده است؟ مثلاً این تمایزات بین نهی و کراهت یا این که نص مطلق است و همه موارد را در بر می گیرد، پس اگر متنی بیاید که در یک مورد جزئی با آن مخالفت کند، تقیید پیش می آید، آیا در زبان عربی اطلاق کلی وجود داشته است یا این که این نوع بیان به معنای اعم اغلب بوده است؟ این موضوع بسیار جدی و مهمی است که به تحلیل دوره ای برمی گردد که زبان عربی در آن مدون شد، اعم از لغت نامه ها، صرف و نحو و بلاغت، چگونه این کار انجام شد؟ آیا ذهنیت نویسندگان معاصر با عصر عباسیان - زمان نهضت علمی - در چگونگی درک ایشان از زبان و ارائه آن به مسلمانان، عرب ها و دیگران در ادامه تأثیری گذاشته است؟

مثلاً قرآن کریم می فرماید: ﴿أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ آیا واقعاً مکه محل جمع آوری تمام ثمرات دنیا بود؟ ما احساس می کنیم مقصود این نیست و حال آن که متن حاوی کلمه (کل) است که نزد علمای اصول و علمای نحو دلالت بر عموم دارد و با این وجود هیچ قرینه ای بر مجاز در اینجا نمی بینیم و احساس مجازیت نیز نمی کنیم امری که نشان از آن دارد که عرب کلمه (کل) را در معنای اکثر یا مبالغه در کثرت به کار می برد.

چنین مفاهیمی درک ما را از تمام ساختار بحث الفاظ در اصول فقه دستخوش تغییر قرار می دهد و شاید به همین دلیل است که می بینیم برخی از اصولیین سابق می گفتند که صیغه امر دلالت بر جامع طلب دارد که اعم از وجوب و استحباب است و در این زمینه به کثرت استخدام این صیغه در استحباب استدلال می کردند. نمی خواهد استطراد کنم، زیرا این موضوع حاوی ایده های زیادی است که بررسی آن را به مناسبت های دیگری موکول می کنیم.

آنچه برای من مهم است این است که زبان عربی - همانطور که سید علی حسینی سیستانی در برخی از اشارات سریع خود با توجه به آنچه در کتاب الرافد آمده است معتقد است - از نظر قانونی زبان ضعیفی است، به همین دلیل است که شرط، مانع و رافع و وجوب همگی با یک تعبیر در آن بیان می شود. چون فرمول های حقوقی متعددی ندارد، زبان عربی به خودی خود زبانی غنی است، اما فقدان ذهن حقوقی در میان عرب ها به همان اندازه که بعداً قانون توسعه یافت، استفاده از یک فرمول واحد را برای مفاهیم متعدد تحمیل کرده است، مانند (استقبال القبلة بذیحتک) که دلالت بر مشروط بودن دارد و (صلّ الظهر) که دلالت بر وجوب دارد و (أعد صلاة الظهر لو حصل التفات بجسدك عن القبلة) که حکایت از قطع کننده بودن التفات و مبطل بودن آن دارد و همینطور ... و حال آن که همگی با یک صیغه امر یکسان آمده اند.

این بدان معناست که ممکن است زبان عربی از سبک و اسلوب توجیهی برای بیان که موضوع حقوقی استفاده کند و همچنین ممکن است در یک موضوع اخلاقی توجیهی، سبکی سختگیرانه را به کار گیرد امری که امکان حفظ رویه کلیشه ای را که بسیاری از فقها دنبال کرده اند، نمی دهد. بلکه نیاز به بازنگری در ماهیت ساختار و اعمال تحلیل بیشتر برای کشف ابعاد حقوقی و سایر ابعاد آن با هم، داریم به جای اینکه متن را به سادگی و به صرف احساس وجود برخی ویژگی ها و صفات بعد توجیهی در آن، آن را هدر دهیم.

در اعمال فقهی تطبیق های متعددی را مشاهده می کنیم که نیاز به تجدید نظر دارد، گاهی برخی از فقها را می بینیم که می گویند: اگر حدیث مفسده و علت حکم را بیان کند، دلیل بر بعد اخلاقی و کراهت در مسئله است، مثلاً اگر فرمود: ماهی را همراه با شیر نخورید که به شما ضرر می رساند یا فلان کار را انجام ندهید که باعث فقر می شود. این متن را بر اخلاقیات و کراهت حمل می کنند. گویی قانون گذار حق ندارد نص تشریحی خود را با توجیهی در نفس مکلیف که وی را برای حرکت به سمت اجرا الهام می بخشد، حمایت کند. اگر متنی بیاید و بگوید: در حج سایه نزنید که هر که سایه را رها کند گناهانش آمرزیده می شود، فقها گاه از این متن - همانطور که در مورد مجلسی اول رحمه الله در یکی از روایات «سایه زدن» رخ داده است - ترغیب و تشویق و نه حکم الزامی را برداشت می کنند. آیا امام نمی توانند قانون را توضیح دهند و این بیان خود را با توجیه و اخباری که در جان مخاطب شوق اجرای حکم را بر می

انگیزاند همراه سازد؟ آیا ائمه و پیامبران فقط فقیهانی هستند که استفتاء را خیلی مختصر پاسخ می دهند؟ چه چیزی مانع از این می شود که این یک قانون باشد، در حالی که در عین حال بیانی باشد که مردم را به پاداش و ثواب تشویق کند؟ اگر مراجعه کنیم، می بینیم که بیشتر واجبات و نواهی ذکر شده در قرآن و سنت نیز دارای این زبان است.

گاه متوجه می شویم که یکی از عوامل این امر وجود نصوص صریح در مورد الزام است، در مقابل شبه اجماع فقهی تاریخی بر عدم الزام، این امر نیز در برخی متون به تحمیل متن بر بیان اخلاقی کمک کرده است تا از این طریق بین این دو امر توفیق داده شود.

به هر حال من گمان نمی کنم که فقها به تنوع معانی و بیانات توجه نداشته اند، بلکه بالعکس در این زمینه ید طولایی داشته و پیشقدم هستند، اما آنچه من خواستار آن هستم تجدید نظر در برخی تطبیقات این بحث در ضمن توجه به ذهنیتی جدید در این موضوع، است که از قهر قاعده سازی دور شده و بیشتر به عرفیت و .. نزدیک شود و سعی نکند که شخصیت فقیه یا حقوقدان معاصر را بر پیامبر اکرم (ص) یا امام، تطبیق نکند. تا آنجایی که طریقه بیان ایشان با طریق بیان فقهای معاصر مثلاً سازگار نباشد یا به روح آن نزدیک نباشد روش بیانی ایشان را محکوم به بیان اخلاقی کند. تفصیل در این بحث را به مجال دیگری واگذار می کنیم.